



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۱۰/۲۸

رفعت حسینی

راست گویی در افغانستان کمیاب است، لطیف ناظمی شاعر نیست!

من با نگارشگر مقاله زیرین، کامران میر هزار هیچ گونه معرفتی ندارم. مگر این نبشته وی را تحسین و تأیید می نمایم. بخوانید:

«کامران میر هزار»

لطیف ناظمی شاعر نیست!
در حق شعر ظلم می شود!

جمعه 8 آگوست 2008

زمان خواندن 18 دقیقه (تعداد واژه ها 5019):

در حق شعر پراستی ظلم می شود وقتی می بینم نوشته های تقلیدی، ضعیف و عاری از جوهره، بنام شعر و آن هم شعرهای درخشان خوانده می شود. کم نیستند کسانی که بدون داشتن کدام اثر قابل توجهی در زمینه شعر، به عنوان شاعران مطرح و توانا به جامعه ی افغانستان معرفی شده و می شوند. نبود نقد در جامعه ی افغانستان باعث شده که تعداد این دست شاعران "خود توانا خوانده" و یا "رفیق آنان را توانا خوانده" افزایش یابد. از آن جمله من نوشته های آقای لطیف ناظمی را خواندم و به دنبال اینکه کدام اثر قابل توجهی بیابم که بتوان نام آن را شعر نامید و آن هم شعر خوب! متأسفانه من در این پالیدن ها به نوشته هایی ضعیف تر از نوشته پیش می رسیدم و تأسف من زمانی بیشتر می شد که بدون توجه به خود نوشته و آنچه جناب آقای لطیف ناظمی ارایه کرده، برخی با این عبارات و جملات نوشته و کار ایشان را معرفی کرده و یا به ظاهر مورد نقد و بررسی قرار داده اند:

استاد بی بدیل ادبیات و شاعر نام آور و افتخار آفرین سرزمین ما / استاد لطیف ناظمی شاعر و استاد شعر / ناظمی از پیشگامان و بنیادگذاران، غزل نو، شعر نیمایی و نقد معاصر ادبی در افغانستان است / تهمتن شعر فارسی و رستم زبان دری (حضرت دکتور لطیف ناظمی هروی) و... مشخص است که تهمتن شعر فارسی و رستم زبان دری خواندن کسی که چیزی از شعر در بساط ندارد، گپی پوچ بیش نیست که یا ناشی از شعر شناسی ست و یا رفیق بازی. متأسفانه این نوع بزرگ کردن های بر هیچ استوار، تبدیل به یک رسم و عادت شده و در حلقه ی رفقا هر روز استادی به جامعه ی افغانستان معرفی می شود که دریغ از داشتن اثر ادبی قابل توجه. نوشته های جناب لطیف ناظمی که به عنوان شعر عرضه می شود، به گمان من بسیار ضعیف تر از آن است که به عنوان شعر خوب خوانده شود و اگر نگاه سختگیرانه ای داشته باشیم، این نوشته ها هنوز به سطح شعر نرسیده و هر کدام در همان ابتدا ما را فرسنگ ها از شعر دور می کند. در خواندن نوشته های لطیف ناظمی که به عنوان شعر عرضه شده اند، من به نوشته های

د پانو شمیره: له 1 تر 8

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولی

ضعیف و عاری از شگرد ها و خلاقیت هایی برخوردارم که یک متن برای شعر شدن به آن نیاز دارد.

برداشت من این است که آقای لطیف ناظمی با آنچه بنام شعر ارایه می دهد، نشان داده که هیچ توانایی در شعر ندارد و توصیف و تمجید از ایشان به عناوین مختلف، نشان دهنده این است که در حق شعر برآستی ظلم می شود. ایشان نه کار قابل توجهی در زمینه شعر غیر سنتی انجام داده اند و نه به گفته برخی در غزل نو. گرچه به نظر من عده ای که چیزی بنام غزل نو را به زعم خودشان راه انداخته اند، ناتوان از پیمودن مسیر ادبیات، به یک واپس گرایی ادبی تن داده اند، آن هم از نوع دست چنم آن نسبت به دوره بازگشت، پس از به ظرفیت نرسیدن ذهن شاعران آن دوره و عدم درک و شناخت از شگردها و زیبایی های سبک هندی و عبور از آن. علی رغم واپسگرا بودن آنچه عده ای آن را غزل نو می خوانند، نوشته های آقای لطیف ناظمی، در همان سطح و اندازه نیز نتوانسته چیز قابل توجهی که بتوان نام ادبیات و شعر را بر آن گذاشت، در خود داشته باشد. این نوشته ها بیشتر تقلید هایی دست چنم از جریان شعر دولتی در ایران است که شاعران وابسته با امکانات گسترده ی چاپ و نشر دولتی، برای زمینگیر کردن جریان حقیقی شعر که شعری غیر سنتی ست، آن را براه انداخته اند.

در خواندن نوشته های آقای ناظمی نکات و موارد زیر را به وضوح می توان دریافت:
یک: قرار داشتن نوشته های آقای ناظمی در سطح کاپی های رایج که نخ نما بودن آن کاملا مشخص و واضح است.

مثلا جناب آقای ناظمی می نویسد:

حریق سرخ/ ای باغ در غم تو چه تنها گریستم/ کوهم، ز دوری تو چو دریا گریستم/ آنجا گرفت
دامن جانم حریق سرخ/ چون ابر نوبهار من اینجا گریستم/ هر چند در شبان شبیخون ندیدمت/ بر
یاد هر درخت تو اما گریستم/ وقتی که در حریم تو تازید باد شب/ بر غارت بکارت گلها گریستم/
در سوگ خشکسالی و قحط بهار تان/ ای باغ، ای درخت چه تنها گریستم
به این چند سطر از سه شخص دیگر نیز توجه کنید که چگونه شاهکارهای آقای ناظمی را هر
شاعر درجه سه پایین تر نیز می تواند بنویسد. متأسفانه آقای ناظمی و نویسندگان چند متن
پایین، تاریخ نوشتن نوشته هایشان را ذکر نکرده اند تا دیده شود کدامشان از دیگری تقلید کرده
است. اما با وصف این نیز، کدام مورد قابل توجهی در نوشته هایشان وجود ندارد. عناصر و
فضاها کاملا تکراری ست و صرفاً نمونه هایی آن هم تقلید شده از شعر رایج دولتی در ایران
است.

شبها به یاد روی تو تنها گریستم / روزم چو شب سیاه و چه شبها گریستم / مردانه سوختم از هجر
و بعد از آن / از پای در افتادم و رسوا گریستم / شمعم که ایستادم و آتش به سر زدم / در انتهای
عمر سراپا گریستم / پام نرفت پیش که دور از غمت شوم / غم بر سر غم نهاده ز غمها گریستم /
بیهوده بر مزار من اشکی ز غم مریز / چون غم بود مرا که از غم دنیا گریستم / شادم که عمرم به
آخر رسید و زین پس / نخواهم این شنید که بیجا گریستم
یا:

دیشب به یاد تو تنها گریستم / مستانه گریه کردم، دریا گریستم / طوفان غم چو داد گلستان دل به باد/
بر حال پر پر گلها گریستم / من بودم و خیال تو در نیمه های شب / بر بخت خویش و این دل شنیدا
گریستم / بیخود شدم ز گریه و رفتم به اشتیاق / معراج دل نمودم و آنجا گریستم / در جستجوی او ،
من آواره ابرووار / ابر کوه و دشت و دامن و صحرا گریستم / بر زورق دلم شب تیره به موج غم/
پنهان به آه بود و پیدا گریستم / هر چند نکته سنج و سخن آورم ولیک / شب در خیال لعل شکر
خواب گریستم / موسی به عشق روی تو خودش بود تا سحر / تنها ترانه گفتم و تنها گریستم
یا:

چون زائری غریب در اینجا گریستم/ در ساحل نگاه تو تنها گریستم/ وقتی که عشق مر کب غم را سوار بود/ مجنون شدم به دامن صحرا گریستم/ در دل غم تو بود و به چشمم خروش اشک/ در قبله گاه چشم تورسوا گریستم/ با بادبان پاره به گرداب بی کسی/ با یک دل شکسته چو دریا گریستم/ هر چند کس نگاه مرا تر ندیده بود/ دیشب برای غربت مولا گریستم

دو: کاپی برداری رسمی و پایین آوردن سطح شعر:

خدایش بیامرزاد اخوان ثالث شاعر رند فارسی را که به گفته ی دوستی همنشین با او، در هنگام شنیدن نوشته هایی که کاپی برداری رسمی شده اند، از خشم و یا خنده محفل شعرخوانی را ترک می کرد و می گفت که "شعر خوانی" با "معر خوانی" فرق دارد و "شاعر" با "ماعر".

بیشتر نوشته های جناب آقای لطیف ناظمی که رفیق او را "تہمتن خوانده"، از آن دست نوشته هایی ست که بیشتر به معر می ماند تا به شعر. نه تصویر و تخیلی که از خود ایشان باشد و نه جوهره ای که ما را به شعر نزدیک کند. فقط زور زده شده تا وزن و قافیه جور شود. اگر کاپی های رسمی جناب آقای ناظمی را همراه با وزن و قافیه از نوشته های ایشان حذف کنیم، بیشتر به نوشته های یک مبتدی می ماند که برای نوشتن راه آغاز کرده است. این مبتدی به گمان من وزن و قافیه را فرا گرفته اما نمی داند که دیگر وزن و قافیه از عناصر اصلی شعر نیست. حتما در آنچه جناب آقای ناظمی به عنوان شعر نیمایی ارائه داده اند، فقط جابجایی وزن و قافیه صورت گرفته و ذهن، همان ذهن مبتدی ست. در نوشته ی جناب ناظمی، سنت گرای ادبی دست چنم و بارها کاپی هویدا و آشکار است.

اگر به خانه من میروی بهار بیاور/ سبد سبب گل نارنج از آن دیار بیاور/ هزار کوچه لبالب ز خوشه خوشه خورشید/ هزار باغ پر از سایه چنار بیاور/ چمن چمن پر از آواز سبز سبز قناری و برکه برکه نسیم ز رودبار بیاور/ دریچه ها پر از آن آبی مشبک من کن /ستاره های فروزنده بیشمار بیاور/ هوای تازه و نمناک دره دره وحشی/ سکوت سنگی و معصوم کوهسار بیاور/ چو آفتاب نشیند به شانه های هریوا/ از آن غروب به شبهای انتظار بیاور/ شبی بدزد شمیم تمام تاکبناں را/ گل بهار ز دامن گلپهار بیاور/ طنین شکوه خیل کبوتران خدا را/ ز پشت گنبد مولا علی نثار بیاور/ سلام من برسان بر اسیر دره یمگان/ ز شهر زلزله ها، لعل آبدار بیاور/ چهار خمکده از باده های تلخ نرون را/ دو مهر ماه انارم ز قندهار بیاور/ عبیر و عنبر و عود و سپند و مشک و قناریز

گلاب و صندل و ریحان جویبار بیاور/ ز کوچه باغ پر از یاد خاطرات قدیمی /شبانه بگذر و یکدسته بوی یار بیاور /چه یاوه بافته ام من چه انتظار غریبی /برای من خبر شهر سوگوار بیاور/ ز کوی و برزن من مشت مشت خاک پر از خون/ به فصل غربت من طور یادگار بیاور

وقتی می گویم در حق شعر ظلم می شود یعنی با کاپی برداری و خالی بودن از جوهره، در حق این سطور ظلم می شود:

من از نهایت شب حرف می زنم /من از نهایت تاریکی/ و از نهایت شب حرف می زنم/ اگر به خانه ی من آمدی برای من ای مهربان چراغ بیار/ و یک دریچه که از آن/ به از دحام کوچه خوشبخت بنگرم ..!فروغ فرخزاد

بهتر است نگوییم جناب ناظمی می نویسد؛ بهتر است بگوییم جناب آقای ناظمی برای معتبر کردن جملات پوچ و عاری از جوهره ی ادبی خود کاپی می کند:

ساربانان بار محمل بند سوی باروی تاریخ / سوی کاجستان سبز چامه های پارسی / باز بگشا(نامه های پارسی) / ما همان چاروش خوانان خراسانیم)) /مهرتری را گر به کام شیر باشد/ با خطر کردن ز کام شیر بستانیم/ یا بزرگی بعد ازین یا مرگ رویاروی))// این سرود کهنه را با کاروان پیوسته میخوانیم /عاشق آن سیستانی زاده صفار عیاریم/ یارسی را پاس میداریم/ ساربانان! // (بوی جوی مولیان آید همی/ یاد یار مهربان آید همی))// خنگ ما را سوی جیحون بر // (ریگ آموی و

درشتی راه اورا))// بوسه میبخشیم/ بوی جوی مولیان را،/ از نسیم گیسوان روزهای رفته میآریم/
پارسی را پاس میداریم.../
فرانکفورت: حوت 1381

و در انتهای این نوشته آقای ناظمی می نویسد :

در این شعر مصراعها و بیت هایی از بیست و چهار سخنور زبان پارسی دری تضمین گردیده است
به نظر من این فقط ریشخند کردن شعر و آن چند سخنور پارسی ست و باز هم نشان می دهد که چگونه یکی شاعر نبودن خود را میان شعر دیگران پنهان می کند.
سه: غزل نو آقای ناظمی هم شامل کاپی های رایج است!
نمونه های زیر از آن دست نوشته هایی ست که رفقا و یاران آقای ناظمی، فقط به استناد همین دست نوشته ها، وی را با لقب های دروغین، تهمتن و رستم شعر و زبان می دانند. من بارها و بارها از جوانان نوشته هایی به مراتب بهتر و استخوان دار تر خوانده ام که نوشته های آقای ناظمی برابر آن، نوشته هایی ضعیف بیش نیست. قبلا گفته ام که غزل نو به نظر من یک واپسگرایی در ادبیات قلمداد می شود اما نوشته های آقای ناظمی در همین جریان واپسگرا نیز از همه عقب تر است. این نوشته ها نه ویژگی خاص دارند و نه تصاویر و فضا سازی زیبا. گرچه زیبایی خود پدیده ای نسبی ست اما هر کسی که چند صباحی در وادی شعر گام زده باشد می داند که مثلا "دو پا" و "سکه" هیچ مجاورت معنایی نمی تواند ایجاد کند. نه فضا سازی کاملی که در نتیجه ی مثلا یک انفجار " پا " از دست داده شده باشد و بعد " سکه" دزده شده باشد و نه دایره ای فراتر از چند کلمه که در نهایت بتواند فضای سالم و البته تازه ای را ایجاد کند.

ای برادر آن دوپایت را کجا ندیده اند؟ / سکه های پربهائیت را چرا ندیده اند؟ / آن ستون های سلامت را کجا گم کرده ای؟ / هستتیت را در کدامین ماجرا ندیده اند؟ / آن دورود جاری احساس را از پیکرت / بمب ها بردند یا خمپاره ها ندیده اند؟ / در حریر خواب نوشین بوده ای کاین رهنان / گنج زرین سفرهای ترا ندیده اند؟ / روی چشم ما نماز عشق را بنشسته خوان / از تو پا بردند و از ما بوریا ندیده اند/ دستهای از ستم رنگین شان ببریده باد / کز حریم شهر ما اینقدر پا ندیده اند / دیگر از نفرین ما هم کس نمی افتد ز پا / استجابات را ز نفرین و دعا ندیده اند

از : « باغ تا غزل » لطیف ناظمی دفتر شعر ، سال 1379 ه.ش. / 2000 م
یا در نوشته ی زیر به نظر من فراتر از دایره ای نرفته است که خود کلمات به ذات خود می توانند ایجاد کنند. حتما فقط کافی ست جستجویی داشته باشیم که گونه های بهتر چسبیده به ردیف " همه رفتند " را بیابیم که البته بیشتر آن ها به آن سطح شعر که مد نظر ماست نرسیده اند. حتما اگر نوشته ی ملک الشعرا ی بهار باشد که جناب ناظمی در همان وزن و همان ردیف، سطور خود را نوشته اند:

از باغچه ام فوج پرستو همه رفتند / از آفت پاییز به هر سو همه رفتند / آنان که ز تیغ تبر حادثه رستند / دوشینه ز باغ گل شب بو همه رفتند / زاغان چو گرفتند دگر باره چمن را / مرغان غزلخوان سخنگو همه رفتند / دیدند که خورشید تنش غرقهء خون است / از چنبر چنگیز و هلاکو همه رفتند / بشکسته پران در قفس بسته خزیدند / بگشاده پران تا به فراسو همه رفتند / آنان که دگر قدرت پرواز ندیدند / تا کوچهء همسایهء پهلو همه رفتند / رندان چو شنیدند ز تکبیر ریایی / با نعرهء

مستانه یاهو همه رفتند/ در دوزخ غربت چه کنند این همه تنها/ گیرم که از آن جنت مینو همه رفتند؟
بهار می نویسد:

دعوی چه کنی؟ داعیه داران همه رفتند / شو بار سفر بند که یاران همه رفتند / آن گرد شتابنده که در دامن صحراست / گوید: «چه نشینی؟ که سواران همه رفتند» / داغ است دل لاله و نیلی است بر سرو / کز باغ جهان لاله عذاران همه رفتند / گر نادره معدوم شود هیچ عجب نیست / کز کاخ هنر نادر مکاران همه رفتند / افسوس که افسانه سرایان همه خفتند / اندوه که اندوهگساران همه رفتند / فریاد که گنجینه طرازان معانی / گنجینه نهادند به ماران، همه رفتند / یک مرغ گرفتار در این گلشن ویران / تنها به قفس ماند و هزاران همه رفتند / خون بار، بهار! از مژه در فرقت احباب / کز پیش تو چون ابر بهاران همه رفتند

یا در نوشته ی زیر از آقای ناظمی، گهنگی در آن فریاد می زند و سطر سطر آن جملاتی تکراری اند و بارها همه درباره ی قفتوس آن را شنیده ایم و چه بسا بهتر از آن را. اگر وزن و قافیه ی این نوشته را از آن بگیریم، چه چیزی می ماند جز تعریفی که همه ی ما از قفتوس در ذهن داریم؟

شنیدم که چون عمر قفتوس سر آید / شب مرگ از اشیانش بر آید / فراهم کند هیزم و نغمه خواند / دم واپسین نغمه اش خوشتر آید / به منقار مادینه منقار ساید / بدان سان که از سودنش اخگر آید / پر و بال بر هم زند سویی هیزم / کز اخگر یکی شعله اذر آید / بسوزد پر و بال و تن را در آتش / که بر جای یک مشت خاکستر آید / ز خاکسترش بیضه گردد نمودار / وزان بیضه اش قفتوس دیگر آید / تو افسانه خوان این حکایت و لیکن / مرا قصه مرگ وی باور آید / من آن شاعر پیر شوریده حالم / به غربت مرا عمر چون آخر آید / بسوزید جان و تن ام را در آتش / که خاکسترم در دل مجمر آید / بود تا از آن مشت خاکستر و دود / یکی شاعر آتشین پیکر آید / نترسد ز آتش ، ز خود سوختن نیز / چو قفتوس در اغوش آتش در آید

چهار: نوشته ی بی وزن و قافیه ی آقای ناظمی بی مایگی را بیشتر می رساند

وقتی وزن و قافیه را از شعر می گیرند، باید چیز دیگری باشد که به نوشته اضافه شود تا به سطح شعر برسد. وزن و قافیه خود از عناصر ذاتی شعر نیستند اما یک نوع افیون سنتی برای شعر خواندن نوشته ها قلمداد می شود. آقای ناظمی جایی که به قصد نوشتن شعر بی وزن و قافیه اقدام می کند، بهتر و بیشتر، خالی بودن خود را از شعر می نمایاند:

نماز بامداد / چشمان تو غروب هرات است / گیسوان تو شبهای بغداد / و تنت صبح نیشاپور / * / من تمام شب را / خسته و شتاب آلوده ره میزنم / تا نماز بامداد را در نیشاپور بخوانم
حتا در همین نوشته ی کوتاه نیز آقای ناظمی از تقلید و کاپی برداری دست نکشیده اند. رابطه ی رنگ غروب و رنگ چشم، رابطه ی گیسو و شب، رابطه ی صبح و نماز و نیشاپور، روابطی هستند که بارها و بارها آمده است و خواننده بدون هیچ زحمتی می تواند دریابد که تمام تلاش نویسنده آن چه بوده است. بدون آنکه کدام لذتی ادبی برای خواننده، از راه کشف و پی بردن به لایه های مختلف یک اثر دست دهد. ضمن اینکه به نظر من در رشته ی منطقی شعر، موقعیت جغرافیایی هرات و بغداد و نیشاپور نیز در رابطه با موقعیت قرار گرفتن چشم و گیسو و تن در نظر گرفته نشده و نشان می دهد که آقای ناظمی با نازک کاری های ادبی آشنا نیست.

پنج: در جا زدن و ماندن در سطح شعر دست چندم دهه ی چهل و پنجاه، شصت و هفتاد:

نمونه نوشته های آقای ناظمی که به اصطلاح جای قافیه را تغییر داده اند و درازای سطور را به نحوه ی دلخواه آورده اند که به زعم خود شعری غیر سنتی ارایه کنند، در نهایت کارهایی بیشتر از تقلید از شعر فارسی در دهه ی چهل و پنجاه و شصت و هفتاد نیست. آقای لطیف ناظمی باید بداند که شعر فارسی وقتی از سنت عبور کرده و شعر نیمایی به میان آمد و پس از آن شعر سپید و گونه

های مختلف دیگر مانند "شعر حجم"، ماندن و تقلید کردن از شعر دهه ی چهل و پنجاه نمی تواند چیزی بر تاریخ ادبیات بیافزاید و صرفاً وقت تلف کردن است. بهترین شعرهای نیمایی را به زعم من شاعر فقید فارسی اخوان ثالث نوشت و با توجه به شتاب جریان شعر در زبان های مختلف و از جمله زبان فارسی، ما مدت هاست که از شعر نیمایی و حتا شعر به شیوه ی احمد شاملو گذشته ایم. خوبی شعر پس از شعر احمد شاملو این است که شعر در زبان فارسی به یک نوع آزادی خاص رسیده است که دیگر نمی توان آن را در سبک ها و شیوه های جمعی شعر دسته بندی کرد و هر شاعر نسبت به تلاش و خلاقیت خود، بازی خاص از نشانه ها ارایه می دهد که مختص خود اوست. نوشته های آقای لطیف ناظمی تهی از خلاقیت منحصر به فرد اوست و بیشتر نوعی گردآوری و تقلید از آنچه دیگران نوشته اند می باشد.

در دو نمونه نوشته ی زیر به وضوح می توان به عناصر و فضا سازی هایی برخورد که بسیار بهتر و برجسته تر در شعرهای دهه ی چهل و پنجاه، شصت و هفتاد، بویژه در شعر شاعر فقید ما مهدی اخوان ثالث و یا شاعر دست سومی مانند شفيعی کدکنی آمده است:

برف سرخ/ تن عریان و زخم‌آگین شهر خسته ما را/ تمام روز برف سرخ می پوشید/ و شب با سرمه باروت چشمش را سیه می کرد/ صدای چکمه پوشان کمر چرمین سنگین دل/ شرنگ خشم بر جام سکوت خانه های شهر می افشانند:/ که ما از شهر میکائیل می آیم/ و از خورشید می گوئیم/ کسی اما نمی یارست گفتن، شرم تان باد:/ که از خورشید می گوئید و از خود/ ورشید را بر چوبه اندام شب/ مصلوب می سازید/ دگر آرم تان باد، از این ترفند/ نه ما این چامه سازان دروغین را توانی بود تا فریاد برداریم و بخروشیم:/ که این اشک خراسانست پنهان در دل هر چکه باران/ که این خون سیاوش است در هر آیه مرجانی سبزینه برگ تاک/ مگو برفست/ این حرف است:/ عصیر و شیریه جان و روان ماست در زهدان گرم خاک
رگ ببریده ما را کسی آویخته چون تاک بر آوند/ در قلعه هر «کام» زندانی/ کلیدش در کف اهریمنانی از تبار شب

به هر جا پیکر بانو خدای شعر در زنجیر/ به هر سو استوایی قامت فریادها در بند/ سترون ابرها از بیم در پرواز/ بلند قامت هر کاج کاجستان آزادی/ شبانگه هیمه ای در کوره بیداد/ نه رستاخیز و غوغایی/ نه ایمانی به فردایی/ نه پیغامی ز ورجاوند/ بازگشت/ فرود آمد از اسب آهنینش مرد/ نشست و بوسه بران خاک پر تقدس کرد/ دوباره دور و برش دید و شادمان خندید/ هوای تازه و نمناک را تنفس کرد/ دو گام دورتر از وی به خنده سربازی به گوش رهگذری، با اشاره پُس پُس کرد/ گرفت مرد ره خانه اش پس از عمری/ نیافت خانه خود، هر قدر تجسس کرد/ چه خانه که پس از سال های رنج و تلاش/ به دست های خودش مثل باغ سُندس کرد/ نشست بر سر آوار و زار زار گریست/ هوای تف زده ظهر را تنفس کرد

کلمات و ترکیباتی مانند برف سرخ، زخم‌آگین، باروت و رابطه ی آن با سرمه، جام سکوت، خورشید، مصلوب، خون سیاوش و.. هیچ کدام در رابطه ای جدید نیامده اند و هر خواننده ی حرفه ای و غیر حرفه ای شعر با آن ها تا جایی آشناست و برای کسی که داعیه ی شعر دارد، خلاقیتی که لازمه ی شعر است، محسوب نمی شود. کافی ست هر کدام از ترکیباتی که در این نوشته های آقای ناظمی آمده است را در اینترنت جستجو کنیم و به نتایج زیادی برسیم که طرف حتا در یک مقاله آن را بکار برده است.

گاهی نیز برای یافتن تقلید کسی که داعیه ی شعر دارد، این تنها مهم نیست که دقیقاً همان ترکیبات و عباراتی که قبلاً نوشته شده اند را بیرون کشید. گرچه برف سرخ، تن عریان، سرمه باروت، خاک پر مقدس و.. تبدیل به ترکیباتی کاملاً رایج شده بودند و شدند و به مرور برخی از آنان از کار افتاده اند و می افتند، اما در بررسی شعر باید ما به لحاظ فنی نیز بنگریم که چقدر شاعر از خود خلاقیت به خرج داده و ترکیبی جدید ساخته است. اگر یک شیء و یک صفت و یا

کیفیت که به آن منصوب می شود را در رابطه ی جانشینی زبان قرار دهیم، می توان ترکیبات وصفی و غیر وصفی فراوانی با آن ساخت. این کار در بسا موارد نیاز به هیچ خلاقیت شاعرانه ندارد. مثلا اگر برف سفید را در رابطه ی جانشینی مورد نظر قرار گیرد، می توان برف سرخ، برف سیاه، برف آبی، برف ...یا ساخت و یا خود برف را با عناصر دیگری جایگزین کرد و به نتایج زیادی دست یافت. از سوی دیگر این نکته نیز مهم است که عناصر چه به صورت کلمات، ترکیبات و یا تصاویر، در کلیت چه فضایی ایجاد می کنند. بخشی از این فضا سازی مربوط به انتخاب این عناصر است که هر کدام با قرار گرفتن در متن، بار معنایی و آوایی خود را تحمیل می کنند اما کلیت کار نیز مهم است که چگونه فضای جدیدی به دست داده می شود. یک شاعر غیر حرفه ای، مغلوب بار معنایی و آوایی خود کلمات می شود و اما یک شاعر حرفه ای مهار آن را می تواند بدست گرفته و حتا بار آوایی و معنایی آن را در جهت آنچه می خواهد بوجود آورد، بکار می برد. کاملا مشخص است که آقای ناظمی علاوه بر اینکه از رابطه ی ابتدایی در جانشین سازی عبور نکرده و هنوز در پیچ و خم ساختن روابط ابتدایی ست، نتوانسته فراتر از بار معنایی و آوایی که خود عناصر دارا می باشد، کاری انجام دهد و کارش در حد کار یک نویسنده ی دست سوم تقلیل پیدا می کند. پرنده های مهاجر، اصلا نا آشنا نیست و بارها بکار برده شده است. سحر از نسیم پرسید نه و به کجا چنین شتابان؟/ گون از نسیم پرسید/ دل من گرفته زینجا ، هوس سفر نداری ز غبار این بیابان؟/ همه آرزویم اما چه کنم که بسته پایم ، به کجا چنین شتابان؟/ به هر آن کجا که باشد بجز این سرا سرایم/ سفرت به خیر اما ، تو و دوستی خدا را / چو از این کویر وحشت به سلامتی گذشتی / به شکوفه ها به باران پربان سلام ما را/ در کوچه باغ های نشابور محمد رضا شفيعی کدکنی. مسافر شب نیز که یکی از محورهای اصلی نوشته است، کاملا تکراری و نخ نما می باشد. کافی ست که در اینترنت جستجوی ساده داشته باشیم تا بدانیم، رفیق تهمتن خوانده، چیزی بیش از کاپی های رایج نوشته نمی تواند پرنده های مهاجر/ شب تولد میخک بود/ به گوش پنجره باران سرود غم می خواند/ که خواب سبز شگفتن را/ چرا به باغچه های بلوغ آشفتنند/ شب تولد میخک بود/ شنیدم این که سحر از نسیم می پرسید:/ «در این دیار غبارین شب چه می جویی/ که پا برهنه شب و روز خویش در سفری؟»/ به گریه گفت نسیم:/ «سکوت، عشق، تبسم /همین و دیگر هیچ»/ صدای گریه او را / میان هممه باد و بانگ فشفسه ها /دریغ و درد گیاهان تشنه نشنفتند/ شب تولد میخک بود/ من از دیار درختان عبور می کردم/ صدایی از پس دیوار آشنایی ها/ مرا می خواند:/ که ای مسافر شب /چرا به مزرعه ها قامت تفنگت را/ ز هشت بوته بر افراشتی مترسک وار/ چه سال ها شده از خوشه ها نشانی نیست/ چه فصل ها شده با باغ های تان قهریم/ پرنده های مهاجر به گریه می گفتند.

شش: رباعی و دوبیتی هایی که به کلی نخ نما شده است:

من یقین دارم حتا یک خواننده ی غیر حرفه ای شعر نیز با نمونه های خوب و درخشان شعر سنتی در آثار بزرگانی مانند حافظ و مولانای روم و خیام و...که دایره ی کلماتی مانند "ساقی"، "باده"، "آتش"، "طرب"، "سبو"، "قدح"، "یوسف"، "پیرهن" و...وجود دارد، برخوردار و نمونه های زیر از آقای لطیف ناظمی تنها کاپی هایی دست چندم تلقی می شود و نه چیزی بیش: آب طرب/ ساقی قدحی ز آتش تاک بریز/ باد است زمانه باده بیباک بریز/ زان آب طرب که بهر ما میریزی/ یک جرعه به کام تشنه خاک بریز

هدیه دوست/ گفتم که بریز هرچه از می به سبوست/ آتش بفرگن به مجمر این رگ و پوست/ گفتا که به جز آب نریزم به قدح/ گفتم که زدوست هرچه آید نیکوست

بوی وطن/ بوی علف و بوی چمن میآید/ از مصر نسیم پیرهن میآید/ از چار طرف دریچه ها بگشایید/ امشب چقدر بوی وطن میآید

لطیف ناظمی به عنوان منتقد ادبی:

در این مجال نمی‌خواهم زیاد به این مساله بپردازم که لطیف ناظمی یک منتقد ادبی خوب هم نیست.

زمانی در یک مجله‌ی ادبی خوانده‌بودم که یک منتقد ادبی در ایتالیا به شاعری اهل همان کشور گفته بود که چرا شما شعرهای خوب مانند شعرهای "جزاره پاوره" نمی‌نویسید. آن شاعر در پاسخ گفته بود چون شما دیگر منتقدان زمان جزاره پاوره نیستید.

به نظر من این پاسخ شاعر ایتالیایی تا حدودی، تاکید می‌کند تا حدودی، دلیل می‌شود که ما شاعران خوبی در افغانستان نداریم که خود چیزی بر تاریخ ادبیات افزوده باشند. منتقد ادبی از نوع لطیف ناظمی با برداشت‌های سطحی از شعر، طبیعی ست که به آنانی که مانند خود وی نوشته‌های دست‌چندم دارند، مجال می‌دهد تا خود را به عنوان شاعران برجسته معرفی کنند. اگر لازم باشد زمانی به، به اصطلاح نقد‌های آقای لطیف ناظمی هم خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که چگونه ایشان تفسیر دست‌چندم، برخاسته از ذهن فرسوده‌ی خود را که به هیچ عنوان با معیارهای روز ادبی سازگار نیست، به عنوان نقد جا زده است و فقط عده‌ای بی‌خبر و یا رفیق، وی را به عنوان پیشگام نقد ادبی معرفی می‌کنند.

من نمی‌خواهم در سلسله نوشته‌ها در "فضای باز" کابل پرس، تابوها را بشکنم که برای من لطیف ناظمی و کار وی در ادبیات هیچ تابویی محسوب نمی‌شود که نیاز به شکستن آن باشد. من صرفاً با نوشته‌هایی بی‌رمق، تقلید شده و نخ نما برخورد کرده‌ام که حیف می‌آید در افغانستانی که همه چیز ویران شده، در حق شعر هم ظلم شود.

از این پس بنا به تقاضای تعداد زیادی از خوانندگان کوشش می‌کنم بخش "در فضای باز" را جدی‌تر از پیش دنبال کنم. در این چند ماه اخیر نامه‌های مختلفی از طرف خوانندگان دریافت کرده‌بودم که خواهان فعال شدن این بخش شده بودند. در آخرین نوشته‌ای که در فضای باز نشر شد، خواسته‌بودم خوانندگان نظراتشان را درباره چند نوشته‌ی آقای لطیف ناظمی ابراز کنند. متأسفانه نظرات بیشتر از اینکه درباره‌ی نوشته‌های ایشان باشد، به مسایل دیگری پرداخته شده بود که در این بخش به هیچ عنوان مد نظر من نبوده است. در فضای باز کابل پرس جایی برای بحث درباره‌ی ادبیات افغانستان است و پرداختن به مسایلی مانند مسایل سیاسی جایش در این بخش نیست. واضح است این به معنای آن نمی‌باشد که خوانندگان نظراتشان را درباره‌ی مسایل سیاسی ابراز کنند. خواهش من این است که در صفحات در فضای باز به ادبیات و کار ادبی پرداخته شود و برای اظهار نظر درباره‌ی موضوعاتی غیر از ادبیات، خوانندگان به صفحات دیگر کابل پرس مراجعه کنند.»

///